

سلام پر حیرت بابا (حیرت باپہ سلام)



سرودہ استاد شہریار

تنظیم : mohammad6347@gmail.com

حیدربابا نام کوهی در زادگاه استاد محمد حسین بهجتی تبریزی ملقب به شهریار است . منظومه « حیدربابایه سلام » نخستین بار در سال ۱۳۳۲ منتشر شد و از آن زمان تا کنون به زبانهای مختلفی ترجمه شده است . لیکن ترجمه بی بدیل آن به شعر منظوم فارسی توسط دکتر بهروز ثروتیان شاهکاری ماندگار است . مترجم در توضیح هدف خود از انجام این کار بسیار دشوار می گوید : « زیبایی یک شعر در وزن و آهنگ کلماتِ همشین در یک بیت و هماهنگی آواها از نظر نرمی و درشتی و حتی برداشت و فروداشتِ حرکات نهاده شده که ذوق و استعداد هنرمند آنها را به هم دوخته ، است تا خواست دل او را به صورتی مؤثر و دل انگیز بیان کند . از همین روست که هر گونه تغییر در صورتِ شعر زیبایی و دلربایی آن را پریشان می سازد بی آنکه شاید به شکل خیالی یا معنی آن لطمه ای بزند . » با این حال مترجم معتقد است که هیچ ترجمه ای قادر به انتقال کاملِ بار احساسی و معنوی موجود در این اثر نیست .

منتقدان در توجیه ترجمه زیبای ایشان این مثل فرانسوی را متذکر شده اند که : ترجمه به زن می ماند اگر وفادار باشد زیرا نیست و اگر زیبا باشد وفادار نیست.

حیدربابا سندی زنده است ، و پرده ای رنگین و برجسته از زندگی در روستا را نشان می دهد . مضمون اغلب بندهای آن شایسته ترسیم و نقاشی است . زیرا از طبیعت جاندار سرچشمه می گیرد . قلب پاک و انسان دوستِ شهریار بر صحنه ها نور می ریزد و خوانندگان شعرش را به گذشت های دور می برد . نیمی از این منظومه نامنامه و یادواره است که شاعر در آن از خویشان و آشنایان و مردم زادگاه خود و حتی چشمه ها و زمینها و صخره های اطراف خشکتاب نام می برد و هر یک را در شعر خود جاودانگی می بخشد .

سلام بر حیدربابا

حیدربابا یا سلام

(۱)

حیدربابا چو ابر شَخْد ، غُرْد آسمان
سیلابهای تُند و خروشان شود روان
صف بسته دختران به تماشایش آن زمان
بر شوکت و تبار تو بادا سلام من
گاهی رَوْد مگر به زبان تو نام من

(۲)

حیدربابا چو کبکِ تو پَرْد ز روی خاک
خرگوشِ زیر بوته گُریزد هراسناک
باغت به گلِ نشسته و گلِ کرده جامه چاک
ممکن اگر شود ز من خسته یاد کن
دلهای غم گرفته ، بدان یاد شاد کن

(۳)

چون چارتاق را فِکَنَد باد نوبهار
نوروزگلی و قارچیچگی گردد آشکار
بفشارد ابر پیرهن خود به مَرغزار
از ما هر آنکه یاد کند بی گزند باد
گو : درد ما چو کوه بزرگ و بلند باد

(۴)

حیدربابا چو داغ کند پشتت آفتاب
رخسار تو بخندد و جوشد ز چشمه آب

یک دسته گُل ببند برای منِ خراب
بسپار باد را که بیارد به کوی من
باشد که بخت روی نماید به سوی من

(۵)

حیدربابا ، همیشه سر تو بلند باد
از باغ و چشمه دامن تو فره مند باد
از بعدِ ما وجود تو دور از گزند باد
دنیا همه قضا و قدر ، مرگ و میر شد
این زال کی ز کُشتنِ فرزند سیر شد ؟

(۶)

حیدربابا ، ز راه تو کج گشت راه من
عمرم گذشت و ماند به سویت نگاه من
دیگر خبر نشد که چه شد زادگاه من
هیچم نظر بر این ره پر پریچ و خم نبود
هیچم خبر زمرگ و ز هجران و غم نبود

(۷)

بر حقّ مردم است جوانمرد را نظر
جای فسوس نیست که عمر است در گذر
نامردُ مرد ، عمر به سر می برد مگر !
در مهر و در وفا ، به خدا ، جاودانه ایم
ما را حلال کن ، که غریب آشیانه ایم

(۸)

میراژدر آن زمان که زند بانگِ دلنشین

شور افکند به دهکده ، هنگامه در زمین
از بهر سازِ رستمِ عاشق بیا بین
بی اختیار سوی نواها دویدم
چون مرغ پرگشاده بدانجا رسیدم

(۹)

در سرزمینِ سنگل آوا ، سیبِ عاشقان
رفتن بدان بهشت و شدن میهمانِ آن
با سنگ ، سیب و به زدن و ، خوردن آنچنان !
در خاطر مِ چو خواب خوشی ماندگار شد
روحم همیشه بارور از آن دیار شد

(۱۰)

حیدربابا ، قُوری گؤل و پروازِ غازها
در سینه ات به گردنه ها سوزِ سازها
پاییزِ تو ، بهارِ تو ، در دشتِ نازها
چون پرده ای به چشمِ دلم نقش بسته است
وین شهریارِ تُست که تنها نشسته است

(۱۱)

حیدربابا ، زجاده شهر قراچمن
چاووش بانگ می زند آیند مرد و زن
ریزد ز زائرانِ حرم درد جان و تن
بر چشمِ این گداصفتانِ دروغگو
نفرین بر این تمدنِ بی چشم و آبرو

(۱۲)

شیطان زده است است گول و زِ دِه دور گشته ایم
کنده است مهر را ز دل و کور گشته ایم
زین سرنوشتِ تیره چه بی نور گشته ایم
این خلق را به جان هم انداخته است دیو
خود صلح را نشسته به خون ساخته است دیو

(۱۳)

هر کس نظر به اشک کند شرّ نمی کند
انسان هوس به بستن خنجر نمی کند
بس کوردل که حرف تو باور نمی کند
فردا یقین بهشت ، جهنّم شود به ما
ذیحجّه ناگزیر ، محرّم شود به ما

(۱۴)

هنگامِ برگ ریزِ خزان باد می وزید
از سوی کوه بر سرِ دِه ابر می خزید
با صوت خوش چو شیخ مناجات می کشید
دلها به لرزه از اثر آن صلاّی حق
خم می شدند جمله درختان برای حق

(۱۵)

داشلی بُولاخ مباد پُر از سنگ و خاک و خَس
پژمرده هم مباد گل و غنچه یک نفس
از چشمه سارِ او نرود تشنه هیچ کس
ای چشمه ، خوش به حال تو کانجا روان شدی
چشمی خُمار بر افقِ آسمان شدی

(۱۶)

حیدربابا ، ز صخره و سنگت به کوهسار
کبکت به نغمه ، وز پی او جوجه رهسپار
از برّه سفید و سیه ، گله بی شمار
ای کاش گام می زدم آن کوه و درّه را
می خواندم آن ترانه « چوپان و برّه » را

(۱۷)

در پهن‌دشتِ سُولی پیتر ، آن رشک آفتاب
جوشنده چشمه ها ز چمنها ، به پیچ و تاب
بولاغ اوّتی شناورِ سرسبز روی آب
زیبا پرندگان چون از آن دشت بگذرند
خلوت کنند و آب بنوشند و بر پرند

(۱۸)

وقتِ درو ، به سنبله چین داسها نگر
گویی به زلف شانه زند شانه ها مگر
در کشتزار از پی مرغان ، شکارگر
دوغ است و نان خشک ، غذای دروگران
خوابی سبک ، دوباره همان کارِ بی کران

(۱۹)

حیدربابا ، چو غرصه خورشید شد نهان
خوردند شام خود که بخوابند کودکان
وز پشتِ ابر غمزه کند ماه آسمان
از غصّه های بی حدِ ما قصّه ساز کن
چشمان خفته را تو بدان غصّه باز کن

(۲۰)

قاری ننه چو قصّه شب ساز میکند
کولاک ضربه ای زده ، در باز می کند
با گرگ ، شنگلی سخن آغاز می کند
ای کاش بازگشته به دامن کودکی
یک گل شکفتی به گلستان کودکی

(۲۱)

آن لقمه های نوشِ عسل پیشِ عمّه جان
خوردن همان و جامه به تن کردنم همان
در باغ رفته شعرِ متل خواندن آنچنان !
آن روزهای نازِ خودم را کشیدم !
چو بی سوار گشته به هر سو دویدم !

(۲۲)

هَچّی خاله به رود کنار است جامه شوی
مَمّد صادق به کاهگلِ بام ، کرده روی
ما هم دوان ز بام و ز دیوار ، کو به کوی
بازی کنان ز کوچه سرازیر می شدیم
ما بی غمان ز کوچه مگر سیر می شدیم !

(۲۳)

آن شیخ و آن اذان و مناجات گفتنش
مَشدی رحیم و دست یه لبّاده بردنش
حاجی علی و دیزی و آن سیر خوردنش
بودیم بر عروسی و خیرات جمله شاد

ما را چه غم ز شادی و غم ! هر چه باد باد !

(۲۴)

اسبِ مَلِکِ نیاز و وَرَنَدیل در شکار
کج تازیانه می زد و می تاخت آن سوار
دیدی گرفته گردنه ها را عُقَاب وار
وه ، دختران چه منظره ها ساز کرده اند !
بر کوره راه پنجره ها باز کرده اند !

(۲۵)

حیدربابا ، به جشن عروسی در آن دیار
زنها حنا - فتیله فروشند بار بار
داماد سیب سرخ زند پیش پای یار
مانده به راه دخترکانِ تو چشمِ من
در سازِ عاشقانِ تو دارم بسی سخن

(۲۶)

از عطر پونه ها به لبِ چشمه سارها
از هندوانه ، خربزه ، در کشتزارها
از سقّز و نبات و از این گونه بارها
مانده است طعم در دهنم با چنان اثر
کز روزهای گمشده ام می دهد خبر

(۲۷)

نوروز بود و مُرغِ شباویز در سُرود
جورابِ یار بافته در دستِ یار بود
آویخته ز روزنه ها شالها فرود

این رسم شال و روزنه خود رسم محشری است !
عیدی به شالِ نامزدان چیز دیگری است !

(۲۸)

با گریه خواستم که همان شب روم به بام
شالی گرفته بستم و رفتم به وقتِ شام
آویخته ز روزنهٔ خانهٔ غلام
جوراب بست و دیدمش آن شب ز روزنه
بگریست خاله فاطمه با یاد خان ننه

(۲۹)

در باغهای میرزاحمد ز شاخسار
آلوچه های سبز و ترش ، همچو گوشوار
وان چیدنی به تاقچه ها اندر آن دیار
صف بسته اند و بر رفِ چشمم نشسته اند
صفها به خط خاطره ام خیمه بسته اند

(۳۰)

نوروز را سرشتنِ گلِهایِ چون طلا
با نقش آن طلا در و دیوار در جلا
هر چیدنی به تاقچه ها دور از او بلا
رنگ حنا و فَنْدُقهٔ دست دختران
دلها ربوده از همه کس ، خاصّه مادران

(۳۱)

با پیک بادکوبه رسد نامه و خبر
زاینده گاوها و پر از شیر ، بام و در

آچیل چارشنبه ز هر گونه خشک و تر
آتش کنند روشن و من شرح داستان
خود با زبان ترکی شیرین کنم بیان :
قیزلار دییه ر : « آتیل ماتیل چارشنبه
آینا تکین بختیم آچیل چارشنبه »

(۳۲)

با تخم مرغ های گلی رنگ پُرنگار
با کودکان دهکده می باختم قمار
ما در قمار و مادر ما هم در انتظار
من داشتم بسی گل وقاپ قمارها
از دوستان علی و رضا یادگارها

(۳۳)

نوروز علی و کوفتن خرمن جُوش
پوشال جمع کردنش و رُفتن از نُوش
از دوردستها سگ چوپان و عوعوش
دیدي که ایستاده الاغ از صدای سگ
با گوش تیز کرده برای بالای سگ

(۳۴)

وقت غروب و آمدن گله دواب
در بند ماست کرّه خرها به پیچ و تاب
گله رسیده در ده و رفته است آفتاب
بر پشت کرّه ، کرّه سواران ده نگر
جز گریه چیست حاصل این کار ؟ به نگر

(۳۵)

شبها خروشد آب بهاران به رودبار
در سیل سنگ غُرْد و غلتد ز کوهسار
چشمانِ گرگ برق زند در شبانِ تار
سگها شنیده بویِ وی و زوزه می کشند
گرانِ گریخته ، به زمین پوزه می کشند

(۳۶)

بر اهل ده شبانِ زمستان بهانه ای است
وان کلبه طویله خودش گرمخانه ای است
در رقصِ شعله ، گرم شدن خود فسانه ای است
سِنجد میان شبچره با مغز گردکان
صحبت چو گرم شد برود تا به آسمان

(۳۷)

آمد ز بادکوبه پسرخاله ام شُجا
با قامتی کشیده و با صحبتی رسا
در بام شد سماور سوقاتیش به پا
از بختِ بد عروسی او شد عزای او
آینه ماند و نامزد و های های او

(۳۸)

چشمانِ ننه قیز به مَثَلِ آهوی خُتن
رخشنده را سخن چو شکر بود در دهن
ترکی سروده ام که بدانند ایلِ من
این عمر رفتنی است ولی نام ماندگار
تنها ز نیک و بد مزه در کام ماندگار

(۳۹)

پیش از بهار تا به زمین تابد آفتاب
با کودکان گلولهٔ برفی است در حساب
پاروگران به سُرُسَرهٔ کوه در شتاب
گویی که روحم آمده آنجا ز راه دور
چون کبک ، برفگیر شده مانده در حضور

(۴۰)

رنگین کمان ، کلافِ رَسَنهای پیرزن
خورشید ، روی ابر دهد تاب آن رَسَن
دندان گرگ پیر چو افتاده از دهن
از کوره راه گله سرازیر می شود
لبریز دیگ و بادیه از شیر می شود

(۴۱)

دندانِ خشم عمّه خدیجه به هم فشرد
کز کرد مُلّا باقر و در جای خود فُسرَد
روشن تنور و ، دود جهان را به کام بُرد
قوری به روی سیخ تنور آمده به جوش
در توی ساج ، گندم بوداده در خروش

(۴۲)

جالیز را به هم زده در خانه برده ایم
در خانه ها به تخته - طبقها سپرده ایم
از میوه های پخته و ناپخته خورده ایم
تخم کدوی تنبل و حلوایی و لبو

خوردن چنانکه پاره شود خُمره و سبو

(۴۳)

از ورزغان رسیده گلابی فروشِ ده
از بهر اوست این همه جوش و خروشِ ده
دنیای دیگری است خرید و فروشِ ده
ما هم شنیده سوی سبدها دویده ایم
گندم بداده ایم و گلابی خریده ایم

(۴۴)

مهتاب بود و با تقی آن شب کنار رود
من محو ماه و ماه در آن آب غرق بود
زان سوی رود ، نور درخشید و هر دو زود
گفتیم آی گرگ ! و دویدیم سوی ده
چون مرغ ترس خورده پریدیم توی ده

(۴۵)

حیدربابا ، درخت تو شد سبز و سربلند
لیک آن همه جوانِ تو شد پیر و دردمند
گشتند برّه های فربه تو لاغر و نژند
خورشید رفت و سایه بگسترد در جهان
چشمانِ گرگها بدرخشید آن زمان

(۴۶)

گویند روشن است چراغ خدای ده
دایر شده است چشمهٔ مسجد برای ده
راحت شده است کودک و اهلِ سرای ده

منصور خان همیشه توانمند و شاد باد !
در سایه عنایت حق زنده یاد باد !

(۴۷)

حیدربابا ، بگوی که ملای ده کجاست ؟
آن مکتب مقدّس بر پایِ ده کجاست ؟
آن رفتنش به خرمن و غوغای ده کجاست ؟
از من به آن آخوند گرامی سلام باد !
عرض ارادت و ادبم در کلام باد !

(۴۸)

تبریز بوده عمّه و سرگرم کار خویش
ما بی خبر ز عمّه و ایل و تبار خویش
برخیز شهریار و برو در دیار خویش
بابا بمرد و خانه ما هم خراب شد
هر گوسفند گم شده ، شیرش بر آب شد

(۴۹)

دنیا همه دروغ و فسون و فسانه شد
کشتی عمر نوح و سلیمان روانه شد
ناکام ماند هر که در این آشیانه شد
بر هر که هر چه داده از او ستانده است
نامی تهی برای فلاطون بمانده است

(۵۰)

حیدربابا ، گروه رفیقان و دوستان
برگشته یک یک از من و رفتند بی نشان

مُرد آن چراغ و چشمه بخشکید همچنان
خورشید رفت روی جهان را گرفت غم
دنیا مرا خرابهٔ شام است دم به دم

(۵۱)

قپچاق رفتیم آن شب من با پسر عمو
اسبان به رقص و ماه درآمد ز روبرو
خوش بود ماهتاب در آن گشتِ کو به کو
اسب کبودِ مش می خان رقص جنگ کرد
غوغا به کوه و درّه صدای تفنگ کرد

(۵۲)

در درّهٔ قره کوئل و در راه خشگناب
در صخره ها و کبک گذاران و بندِ آب
کبکانِ خالداری کرده جای خواب
زانجا چو بگذرید زمینهای خاک ماست
این قصّه ها برای همان خاکِ پاک ماست

(۵۳)

امروز خشگناب چرا شد چنین خراب ؟
با من بگو : که مانده ز سادات خشگناب ؟
امیر غفار کو ؟ کجا هست آن جناب ؟
آن برکه باز پر شده از آبِ چشمه سار ؟
یا خشک گشته چشمه و پژمرده کشتزار ؟

(۵۴)

امیرغفار سرورِ سادات دهر بود

در عرصه شکار شهان نیک بهر بود
با مَرَد شَهد بود و به نامرد زهر بود
لرزان برای حق ستمدیدگان چو بید
چون تیغ بود و دست ستمکار می برید

(۵۵)

میر مصطفی و قامت و قد کشیده اش
آن ریش و هیکل چو تولستوی رسیده اش
شکر زلب بریزد و شادی ز دیده اش
او آبرو عزّت آن خشگناب بود
در مسجد و مجالس ما آفتاب بود

(۵۶)

مجدالسادات خنده خوش می زند چو باغ
چون ابر کوهسار بغرد به باغ و راغ
حرفش زلال و روشن چون روغن چراغ
با جِبِهتِ گشاده ، خردمند دیه بود
چشمان سبز او به زمرد شبیه بود

(۵۷)

آن سفره های باز پدر یاد کردنی است
آن یاریش به ایل من انشا کردنی است
روحش به یاد نیکی او شاد کردنی است
وارونه گشت بعد پدر کار روزگار
خاموش شد چراغ محبت در این دیار

(۵۸)

بشنو ز میر صالح و دیوانه بازیش
سید عزیز و شاخسی و سرفرازیش
میرممد و نشستن و آن صحنه سازیش
امروز گفتنم همه افسانه است و لاف
بگذشت و رفت و گم شد و نابود ، بی گزاف

(۵۹)

بشنو ز میر عبدل و آن وسمه بستنش
تا کُنچ لب سیاهی وسمه گسستنش
از بام و در نگاهش و رعنا نشستنش
شاه عباسین دُوربُوئی ، یادش بخیر !
خسگنابین خوش گوئی ، یادش بخیر !

(۶۰)

عمّه ستاره نازک را بسته در تنور
هر دم رُبوده قادر از آنها یکی به روز
چون کُره اسب تاخته و خورده دور دور
آن صحنهٔ ربودنِ نان خنده دار بود
سیخ تنور عمّه عجب ناگوار بود !

(۶۱)

گویند میر حیدرت اکنون شده است پیر
برپاست آن سماور جوشانِ دلپذیر
شد اسبِ پیر و ، می جَوَد از آروارِ زیر
ابرو فتاده کُنچ لب و گشته گوش کر
بیچاره عمّه هوش ندارد به سر دگر

(۶۲)

میر عبدل آن زمان که دهن باز می کند
عمّه خانم دهن کجی آغاز می کند
با جان ستان گرفتنِ جان ساز می کند
تا وقت شام و خوابِ شبانگاه می رسد
شوخی و صلح و دوستی از راه می رسد

(۶۳)

فضّه خانم گزیده گلهای خشکناپ
یحیی ، غلام دختر عمو بود در حساب
رُخساره نیز بود هنرمند و کامیاب
سید حسین ز صالح تقلید می کند
با غیرت است جعفر و تهدید می کند

(۶۴)

از بانگ گوسفند و بز و برّه و سگان
غوغا به پاست صبحدما ، آمده شبان
در بند شیر خواره خود هست عمّه جان
بیرون زند ز روزنه دود تنورها
از نان گرم و تازه دمَد خوش بخورها

(۶۵)

پرواز دسته دسته زیبا کبوتران
گویی گشاده پرده زرّین در آسمان
در نور ، باز و بسته شود پرده هر زمان
در اوج آفتاب نگر بر جلال کوه
زیبا شود جمال طبیعت در آن شکوه

(۶۶)

گر کاروان گذر کند از برفِ پشت کوه
شب راه گم کند به سرازیری ، آن گروه
باشم به هر کجای ، ز ایرانِ پُرشکوه
چشمم بیابد اینکه کجا هست کاروان
آید خیال و سبقت گیرد در آن میان

(۶۷)

ای کاش پشتِ دامِ قَیه ، از صخره های تو
می آمدم که پرسم از او ماجرای تو
بینم چه رفته است و چه مانده برای تو
روزی چو برفهای تو با گریه سر کنم
دلهای سردِ یخ زده را داغتر کنم

(۶۸)

خندان شده است غنچه گل از برای دل
لیکن چه سود زان همه ، خون شد غذای دل
زندانِ زندگی شده ماتم سرای دل
کس نیست تا دریچه این قلعه وا کند
زین تنگنا گریزد و خود را رها کند

(۶۹)

حیدربابا ، تمام جهان غم گرفته است
وین روزگارِ ما همه ماتم گرفته است
ای بد کسی که دست کسان کم گرفته است
نیکی برفت و در وطنِ غیر لانه کرد

بد در رسید و در دل ما آشیانه کرد

(۷۰)

آخر چه شد بهانهٔ نفرین شده فلک ؟
زین گردش زمانه و این دوز و این کلک ؟
گو این ستاره ها گذرد جمله زین آلك
بگذار تا بریزد و داغان شود زمین
در پشت او نگیرد شیطان دگر کمین

(۷۱)

ای کاش می پریدم با باد در شتاب
ای کاش می دویدم همراه سیل و آب
با ایل خود گریسته در آن ده خراب
می دیدم از تبار من آنجا که مانده است ؟
وین آیه فراق در آنجا که خوانده است ؟

(۷۲)

من هم به چون تو کوه بر افکنده ام نَفَس
فریاد من ببر به فلک ، دادِ من برس
بر جُغد هم مباد چنین تنگ این قفس
در دام مانده شیری و فریاد می کند
دادی طَلَب ز مردمِ بیداد می کند

(۷۳)

تا خون غیرت تو بجوشد ز کوهسار
تا پَر گرفته باز و عقابت در آن کنار
با تخته سنگهایت به رقصند و در شکار

برخیز و نقش همّت من در سما نگر
برگرد و قامت به سرِ دارها نگر

(۷۴)

دُرنا ز آسمان گذرد وقت شامگاه
کُوراوغلی در سیاهی شب می کند نگاه
قیرآتِ او به زین شده و چشم او به راه
من غرق آرزویم و آبم نمی برد
ایوز تا نیاید خوابم نمی برد

(۷۵)

مردانِ مرد زاید از چون تو کوهِ نور
نامرد را بگیر و بکن زیر خاکِ گور
چشمانِ گرگِ گردنه را کور کن به زور
بگذار برّه های تو آسوده تر چرند
وان گله های فربه تو دُنبه پرورند

(۷۶)

حیدربابا ، دلِ تو چو باغِ تو شاد باد !
شَهد و شکر به کام تو ، عمرت زیاد باد !
وین قصّه از حدیث من و تو به یاد باد !
گو شاعرِ سخنورِ من ، شهریارِ من
عمری است مانده در غم و دور از دیارِ من

(۱)

حیدربابا ، ایلدیریملار شاخاندا
سئلر ، سولار ، شاققیلدیوب آخاندا
قیزلار اوْنا صف باغلیوب باخاندا

سلام اولسون شوكتۇزە ، ائلۇزە !
منیم دا بیر آدییم گلسین دیلۇزە

(۲)

حیدربابا ، کھلیک لرۇن اوچاندا
کۇل دییینن دۇشان قالخوب ، قاچاندا
باخچالارون چیچکلنۇب ، آچاندا
بیزدن دە بیر مۇمکۇن اولسا یاد ائله
آچیلیمیان اۇرکلری شاد ائله

(۳)

بایرام یئلی چارداخلاری ییخاندا
نۇروز گۇلی ، قارچیچکی ، چیخاندا
آغ بولوتلار کۆینکلرین سیخاندا
بیزدن دە بیر یاد ائلییه ن ساغ اولسون
دردلریمیز قوی دیکلسین ، داغ اولسون

(۴)

حیدربابا ، گۇن دالووی داغلاسین !
اۇزۇن گۇلسۇن ، بولاخلارون آغلاسین !
اوشاخلارون بیر دسته گۇل باغلاسین !
یئل گلنده ، وئر گتیرسین بویانا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا

(۵)

حیدربابا ، سنۇن اۇزۇن آغ اولسون !
دۇرت بیر یانۇن بولاغ اولسون باغ اولسون !

بیزدن سۇرا سنۇن باشون ساغ اولسون!
دۇنيا قىزۇ-قىدر، اولۇم-ايتىمدى
دۇنيا بۇيى اوغولسوزدى، يىتتىمدى

(۶)

حيدر بابا، يولۇم سىن كچ اولدى
عۇمرۇم كىچىدى، گىلمە دىم، گىچ اولدى
هىچ بىلمە دىم گۆزلىرىن نىچ اولدى
بىلمىدىم دۇنگە لىر وار، دۇنۇم وار
ايتگىن لىك وار، آيرىلىق وار، اولۇم وار

(۷)

حيدر بابا، اىگىت امك ايتىرمز
عۇمۇر كىچىر، افسوس برە بىتتىرمز
نامرد اولان عۇمرى باشا يىتتىرمز
بىزد، واللە، اونوتمايىق سىزلىرى
گۆرنىمسك حلال ائدۇن بىزلىرى

(۸)

حيدر بابا، مىراژدر سىلىنىدە
كىند اىچىنە سىدىن - كۆيدىن دۇشنىدە
عاشىق رىستم سازىن دىلىندىرىدە
يادونىدادى نە ھۇلىسك قارىدىم
قوشلار تىكىن قاناد اچىپ اوچاردىم

(۹)

شىنگىل آوا يوردى، عاشىق آلماسى

گاھدان گئدوب ، اوردان قوناق قالماسی
داش آتماسی ، آلمان ، هیوا سالماسی
قالیب شیرین یوخی کیمین یادیمدا
اثر قویوب روحومدا ، هر زادیمدا

(۱۰)

حیدربابا ، قوری گؤلون قازلاری
گدیکلرین سازاخ چالان سازلاری
کت کؤشنین پاییزلاری ، یازلاری
بیر سینما پرده سی دیر گؤزؤمده
تک اوتوروب ، سئیر ائده رم اؤزؤمده

(۱۱)

حیدربابا ، قره چمن جاداسی
چووشلارین گلر سسی ، صداسی
کربلیا گئدنلرین قاداسی
دوشسون بو آج یولسوزلارین گؤزؤنه
تمدئونون اویدوخ یالان سؤزؤنه

(۱۲)

حیدربابا ، شیطان بیزی آزدیریب
محبتی اورکلردن قازدیریب
قره گونون سرنوشتین یازدیریب
سالیب خلقی بیر-بیرینن جانینا
باریشیغی بلشدیریب قانینا

(۱۳)

گۆز ياشينا باخان اولسا ، قان آخماز
انسان اولان بئلىنه تاخماز
آمما حئييف كۆر توتدوغون بوراخماز
بهشتيميز جهنّم اولماقدادير !
ذى حجه ميز محرم اولماقدادير !

(۱۴)

خزان يئلى يارپاخلارى تۆكنده
بولوت داغدان يئنيب ، كنده چۆكنده
شيخ الاسلام گۆزل سسين چكنده
نيسگيللى سۆز اوركلره دَيردى
آغاشلار دا آلاها باش آيردى

(۱۵)

داشلى بولاخ داش-قومونان دولماسين !
باخچالارى سارالماسين ، سولماسين !
اوردان كئچن آتلى سوسوز اولماسين !
دينه : بولاخ ، خيرون اولسون آخارسان
افقلره خمار-خمار باخارسان

(۱۶)

حيدر بابا ، داغين ، داشين ، سره سى
كهليك اوخور ، داليسيندا فره سى
قوزولارين آغى ، بوژى ، قره سى
بیر گئديديم داغ-دره لر اوزونى
اوخويئديم : « چوبان ، قيتير قوزونى »

(۱۷)

حیدر بابا ، سولی یئرین دوزونده
بولاخ قئیر چای چمنین گوزونده
بولاغ اوئی اوزر سویون اوزونده
گوزل قوشلار اوردان گلیب ، گئچلر
خلوتلیوب ، بولاخدان سو ایچلر

(۱۸)

بی چین اوستی ، سونبول بیچن اوراخلار
ایله بیل کی ، زولفی دارار داراخلار
شکارچیلار بیلدیرچینی سوراخلار
بیچین چیلر آیرانلارین ایچلر
بیرهوشلانیب ، سوننان دوروب ، بیچلر

(۱۹)

حیدر بابا ، کندین گوئی باتاندا
اوشاقلارون شامین ئییوب ، یاتاندا
آی بولوتدان چیخوب ، قاش-گوز آتاندا
بیزدن ده بیر سن اونلارا قصه ده
قصه میزده چوخلی غم و غصه ده

(۲۰)

قاری ننه گئجه ناغیل دیینده
کولک قالخیب ، قاپ-باجانی دؤینده
قورد گئچنین شنگولوسون بینده
من قایدیب ، بیرده اوشاق اولئیدیم
بیر گول آچیب ، اوندان سورا سولئیدیم

(۲۱)

عمّه جانين بال بلله سين ييه ردیم
سوئنان دوروب ، اؤس دؤنومی گييه ردیم
باخچالاردا تيرينگنی ديه ردیم
آی اؤزومی او ازيدرن گوئلريم !
آغاچ مينيپ ، آت گزيدرن گوئلريم !

(۲۲)

هّچی خالا چايدا پالتار يوواردی
مّمّد صادق داملارینی سوواردی
هّئج بيلمزدیک داغدی ، داشدی ، دوواردی
هریان گلدی شياغ آتیب ، آشاردیق
آلاه ، نه خوش غمسيز-غمسيز ياشاردیق

(۲۳)

شيخ الاسلام مُناجاتی ديه ردی
مَشْدَرَحيم لَبّاده نی گييه ردی
مَشْدَأجلی بوْز باشلاری ييه ردی
بیز خوشودوق خيرات اولسون ، توْی اولسون
فرق ائلمَز ، هر نوْلا جاق ، قوْی اولسون

(۲۴)

ملک نیاز ورنديلين سالاردی
آتین چاپوپ قئيقاجيدان چالاردی
قيرقی تکين گديک باشين آلاردی
دوْلائيّا قيزلار آچيپ پنجره

پنجره لرده نه گۆزل منظره !

(۲۵)

حیدربابا ، کندين تۆيۈن توتاندا
قىز-گىلنلر ، حنا-پىلتە ساتاندا
يىگ گىلنە دامنان ألما آتاندا
منيم ده او قىزلاروندا گۆزۈم وار
عاشىقلارين سازلاريندا سۆزۈم وار

(۲۶)

حیدربابا ، بولاخلارين يارپىزى
بوستانلارين گۆل بَسرى ، قارپىزى
چرچىلرين آغ ناباتى ، ساققىزى
ايندى ده وار داماغىمدا ، داد وئىر
ايتگىن گئىدن گوئلريمىدن ياد وئىر

(۲۷)

بايرامىدى ، گئجه قوشى اوخوردى
آداخلى قىز ، يىگ جورابى توخوردى
هركس شالين بير باجادان سۇخوردى
آى نه گۆزل قايدادى شال ساللاماق !
يىگ شالىنا بايراملىغىن باغلاماق !

(۲۸)

شال ايسته ديم منده ائوده آغلادىم
بير شال آليب ، تئز بئلىمه باغلادىم
غلام گيله قاشدىم ، شالى ساللادىم

فاطمە خالا منە جوراب باغلادی
خان ننه مى يادا ساليب ، آغلادی

(۲۹)

حیدر بابا ، میرزەمەدین باخچاسى
باخچالارین تورشا-شیرین آلچاسى
گلینلرین دۈزمە لرى ، طاخچاسى
هەي دۈزۈلر گۈزلریمین رفینده
خیمە وورار خاطرە لر صفینده

(۳۰)

بايرام اولوب ، قیزیل پالچیق ازللر
ناققیش ووروب ، اوتاقلاری بزللر
طاخچالارا دۈزمە لرى دۈزللر
قیز-گلینین فندقچاسى ، حناسى
هۈسلە نر آناسى ، قایناناسى

(۳۱)

باكى چى نین سۆزى ، سۆوى ، كاغیذى
اینکلرین بولاماسى ، آغوزى
چرشنه نین گیردکانى ، مویزى
قیزلار دییه ر : « آتیل ماتیل چرشنه
آینا تکین بختیم آچیل چرشنه »

(۳۲)

یومورتانى گۆیچک ، گوللى بۇياردیق
چاققیشدیریب ، سینانلارین سۇياردیق

اۋىناماقدان بىرجه مگر دۇياردىق ؟
على منە ياشىل آشيق وئوردى
ارضا منە نوروز گۈلى درردى

(۳۳)

نۇروز على خرمندە ۆل سۇردى
گاھدان يئىنوب ، كۆلشلىرى كۇردى
داغدان دا بىر چۇبان ايتى ھۇردى
اوندا ، گۇردن ، اولاخ اياخ ساخلادى
داغا باخىب ، قولاخلارين ساخلادى

(۳۴)

آخشام باشى ناخيرينان گلندە
قۇدوخلارى چكىب ، وورادىق بندە
ناخير گئچىب ، گئدىب ، يئتندە كندە
حيوانلارى چىلپاق مينيپ ، قۇواردىق
سۇز چىخسايدى ، سىنە گريب ، سۇواردىق

(۳۵)

ياز گئجه سى چايدا سولار شاريلدار
داش قىيە لر سئلده آشيب خاريلدار
قارانلىقدا قوردون گۇزى پاريلدار
ايتىر ، گۇردۇن ، قوردى سئچىب ، اولاشدى
قورددا ، گۇردۇن ، قالخىب ، گديكدن آشدى

(۳۶)

قىش گئجه سى طۇلە لرین اوتاغى

كتلىلرین اوتوراغی ، یاتاغی
بوخاریدا یانار اوتون یاناغی
شبچره سی ، گیردکانی ، ایده سی
کنده باسار گولوب - دانیشماق سسی

(۳۷)

شجاع خال اوغلونون باکی سوقتی
دامدا قوران سماواری ، صحبتی
یادیمدادی شسلی قدی ، قامتی
جوئممه گین توئی دوندی ، یاس اولدی
ننه قیزین بخت آیناسی کاس اولدی

(۳۸)

حیدربابا ، ننه قیزین گوزلری
رخشنده نین شیرین-شیرین سوزلری
ترکی دئدیم اوخوسونلار اوزلری
بیلسینلر کی ، آدام گندر ، آد قالار
یاخشی-پیسدن اغیزدا بیر داد قالار

(۳۹)

یاز قاباغی گون گوئیی دؤینده
کند اوشاغی قار گولله سین سؤینده
کورکچی لر داغدا کورک زوینده
منیم روحوم ، ایله بیلون اوردادور
کهلیک کیمین باتیب ، قالب ، قاردادور

(۴۰)

قارى ننه اوزاداندا ايشىنى
گون بولوتدا اييرردى تشىنى
قورد قوجاليب ، چكديرنده ديشىنى
سورى قالخيب ، دولائيدان اشاردى
بايدالارين سوٲى اشيب ، داشاردى

(۴۱)

خجه سلطان عمه ديشين قيساردى
ملا باقر عم اوغلى تتر ميساردى
تندير يانيب ، توٲسى ائوى باساردى
چايدانيميز ارسين اوسته قايناردى
قوورقاميز ساج ايچينده اويناردى

(۴۲)

بوستان پوزوب ، گتيرردىك اشاغى
دولدوريرديق ائوده تاختا-طاباغى
تنديرلرده پيشيرردىك قاباغى
اوٲون ئيٲوب ، توخوملارين چيتدارديق
چوخ يٲمكدن ، لاپ از قالا چاتدارديق

(۴۳)

ورزغان نان ارموت ساتان گلنده
اوشاقلارين سسى دوشردى كنده
بيزده بوياننان اشيديب ، بيلنده
شيللاق اتيب ، بير قيشقريق سالاردىق
بوغدا وئريب ، ارموتلاردان آلاردىق

(۴۴)

میرزاتاغی نان گئجه گئتدیک چایا
من باخیرام سئلده بوغولموش آیا
بیردن ایشیق دوشدی اوٹای باخچایا
ای وای دئدیک قورددی ، قئتدیک قاشدیک
هئچ بیلمه دیک نه وقت کوللوکدن آشدیک

(۴۵)

حیدربابا ، آغاجلارون اوجالدى
آمما حئیف ، جوانلارون قوجالدى
توخلیلارون آریخلیب ، آجالدى
کؤلگه دؤندى ، گون باتدى ، قاش قردى
قوردون گؤزى قارانلیقدا برلدى

(۴۶)

ائشیتیمیشم یانیر آلاہ چیراغی
دایر اولوب مسجدیزون بولاغی
راحت اولوب کندین ائوی ، اوشاغی
منصورخانین الی-قوئی وار اولسون
هارد االسا ، آلاہ اوٹا یار اولسون

(۴۷)

حیدربابا ، ملا ابراهیم وار ، یا یوخ ؟
مکتب آچار ، اوخور اوشاقلار ، یا یوخ ؟
خرمن اوستی مکتبی باغلار ، یا یوخ ؟
مندن آخوندا یتیررسن سلام
ادبلی بیر سلام مالا کلام

(۴۸)

خجّە سلطان عمّە گنّديب تبریزه
آمما ، نه تبریز ، کی گلممیر بیزه
بالام ، دورون قویاخ گنّداخ ائممیزه
آقا اۆلدى ، تو فاقیمیز داغیلدى
قویون اۆلان ، یاد گنّدوبن ساغیلدى

(۴۹)

حیدربابا ، دۇنيا یالان دۇنیادی
سلیماننان ، نوحدان قالان دۇنیادی
اوغول دوغان ، درده سالان دۇنیادی
هر کیمسیه هر نه وئریب ، آلیبدی
افلاطوننان بیر قوری آد قالیبدی

(۵۰)

حیدربابا ، یار و یولداش دۇندۇلر
بیر-بیر منی چۆلدە قویوب ، چۆندۇلر
چشمه لریم ، چیراخلاریم ، سۆندۇلر
یامان یئردە گۆن دۇندی ، آخشام اۆلدى
دۇنيا منه خرابه شام اۆلدى

(۵۱)

عم اوغلینان گنّدن گنّجه قیپچاغا
آی کی چیخدی ، آتلار گلدى اویناغا
دیرماشیردیق ، داغلان آشیردیق داغا
مش ممی خان گۆی آتینی اویناتدی

تفنگینی آشیردی ، شاققیداتدی

(۵۲)

حیدربابا ، قره کولون دره سی
خشگنابین یولی ، بندی ، بره سی
اوردان دوشر چیل کهلیگین فره سی
اوردان گئچر یوردوموزون اؤزونه
بیزده گئچک یوردوموزون سؤزونه

(۵۳)

خشگنابی یامان گوته کیم سالیب ؟
سیدلردن کیم قیریلیب ، کیم قالیب ؟
آمیرغفار دام-داشینى کیم آلیب ؟
بولاخ گنه گلیب ، گولی دولدورور ؟
یاقورویوب ، باخچالاری سولدورور ؟

(۵۴)

آمیر غفار سیدلرین تاجییدی
شاهلار شکار ائتمه سی قیقاجییدی
مَرده شیرین ، نامرده چوخ آجییدی
مظلوملارین حقى اؤسته آسردى
ظالم لری قیلش تکین کَسردى

(۵۵)

میر مصطفای دایی ، اوجابوی بابا
هیکللی ، ساققاللی ، تولستوی بابا
ایلدردی یاس مجلسینی توی بابا

خسگنابین آبروسی ، آردمی
مسجدلرین ، مجلسلرین گورگمی

(۵۶)

مجدالسادات گولردی باغلارکیمی
گورولدردی بولوتلی داغلارکیمی
سوز آغزیندا اریردی یاغلارکیمی
آلی آچیق ، یاخشی درین قاناردی
یاشیل گوزلر چیراغ تکیین یاناردی

(۵۷)

منیم آتام سفره لی بیر کیشییدی
اٹل الیندن توتماق اونون ایشییدی
گوزللرین آخره قالمیشییدی
اوننان سورا دؤنرگه لر دؤنوبلر
محبتین چیراخلاری سؤنوبلر

(۵۸)

میرصالحین دلی سولوق ائتمه سی
میر عزیزین شیرین شاخسی گئتمه سی
میرممدین قورولماسی ، بیتمه سی
ایندی دئسک ، احوالاتدی ، ناغیلدی
گئچدی ، گئتدی ، ایتدی ، باتدی ، داغیلدی

(۵۹)

میر عبدولون آیناداقاش یاخماسی
جوئیلریندن قاشینین آخماسی

بۇيلا نىماسى ، دام-دوۋاردان باخماسى
شاھ عباسىن دۇربۇنى ، يادش بخىر !
خىشگىنايىن خۇش گۇنى ، يادش بخىر !

(۶۰)

ستارە ەمە نىزىك لرى ياپاردى
مىرقادر دە ، ەر دم بىرىن قاپاردى
قاپىپ ، ئىيۇب ، داىچاتكىن چاپاردى
گۈلمە لىدى اوئون نىزىك قاپپاسى
ەمە مىندە ارسىنىنىن شاپپاسى

(۶۱)

حىدربابا ، آمىر حىدر ئىنىيۇر ؟
يىقىن گنە سماۋارى قىنىيۇر
داى قۇجالىب ، آلت انگىنن چىنىيۇر
قولاخ باتىب ، گۈزى گىرىب قاشىنا
يازىق ەمە ، ھاۋا گلىب باشىنا

(۶۲)

خانم ەمە مىر عبدولۇن سۇزۇنى
ائشىدندە ، اىه ر اغز-گۈزۇنى
مۇكامدا وئىر اوئون اۋزۇنى
دعوالارىن شوخلوغىلان قاتاللار
اتى ئىيۇب ، باشى آتىب ، ياتاللار

(۶۳)

فضە خانم خىشگىنايىن گۈلىيدى

آمیرحیا عمقزینون قولییدی
رُخساره آرتیستیدی ، سۇگۇلییدی
سید حسین ، میر صالحی یانسیلار
آمیرجعفر غیرتلی دیر ، قان سالار

(۶۴)

سحر تئزدن ناخیرچیلار گلردی
قۇیون-قوزی دام باجادا ملردی
عمه جانیم کۆرپه لرین بلردی
تندیرلرین قۇزاناردی تۇسیسی
چۆرکلرین گۆزل اییی ، ایسیسی

(۶۵)

گۆیرچینلر دسته قالخیب ، اوچالار
گۆن ساچاندا ، قیزیل پرده آچالار
قیزیل پرده آچیب ، ییغیب ، قاچالار
گۆن اوجالیب ، آرتارداغین جلالی
طبیعتین جوانلار جمالی

(۶۶)

حیدربابا ، قارلی داغلار آشاندا
گئجه کروان یولون آزیب ، چاشاندا
من هارداسام ، تهراندا یا کاشاندا
اوزاقلاردان گۆزوم سچر اونلاری
خیال گلیب ، آشیب ، گئچر اونلاری

(۶۷)

بیر چیخئیدیم دام قیه نین داشینا
بیر باخئیدیم گئچمیشینه ، یاشینا
بیر گورئیدیم نه لر گلمیش باشینا
منده أونون قارلاریلان آغلاردیم
قیش دوندوران اورکلی داغلاردیم

(۶۸)

حیدربابا ، گول غنچه سی خنداندى
آمما حئیف ، اورک غذاسی قاندى
زندگانلیق بیر قارانلیق زینداندى
بو زیندانی درچه سین آچان یوخ
بو دارلیقدان بیرقورتولوب ، قاچان یوخ

(۶۹)

حیدربابا گویلر بوتون دوماندى
گونلریمیز بیر-بیریندن یاماندى
بیر-بیروزدن ایریلمايون ، آماندى
یاخشیلیغی الیمیزدن آلبیلار
یاخشى بیزی یامان گونه سالییلار

(۷۰)

بیر سوروشون بو قارقینمیش فلکدن
نه ایستیور بو قوردوغی کلکدن ؟
دینه گئچیرت اولدوزلاری الکدن
قوی توكولسون ، بو یئر اوزی داغیلین
بو شیطانلیق قورقوسی بیر ییغیلین

(۷۱)

بیر اوچئیدیم بو چیرپینان یئلینن
باغلاشئیدیم داغدان آشان سئلینن
آغلاشئیدیم اوزاق دوئن ائلینن
بیر گورئیدیم آیریلیغی کیم سالدی
اولکه میزده کیم قیریلدی ، کیم قالدی

(۷۲)

من سنون تک داغا سالدیم نفسی
سندە قئیتەر ، گوئلره سال بوسسی
بايقوشوندا دار اولماسین قفسی
بوردا بیر شئر داردا قالیب ، باغیریر
مروّت سیز انسانلاری چاغیریر

(۷۳)

حیدربابا ، غیرت قانون قاینارکن
قره قوشلار سنن قوپوپ ، قالخارکن
او سیلدیریم داشلارینان اوینارکن
قوزان ، منیم همّتیمی اوردان گور
اوردان آییل ، قامتیمی داردا گور

(۷۴)

حیدربابا . گئجه دورنا گئچنده
کوراولغونون گوزی قارا سچنده
قیر آتینی مینیب ، کسیب ، بیچنده
منده بوردان تئر مطلبه چاتمارام
ایوز گلیب ، چاتمیونجان یاتمارام

(۷۵)

حیدربابا ، مرد اوغوللار دۇغگینان
نامردلرین بورونلارین اوغگینان
گدیکلرده قوردلاری توت ، بوغگینان
قوی قوزولار آیین-شایین اوئلاسین
قویونلارون قویروقلارین قاتلاسین

(۷۶)

حیدربابا ، سنون گوئلون شاد اولسون
دوئیا وارکن ، آغزون دولی داد اولسون
سنن گئچن تانیس اولسون ، یاد اولسون
دینه منیم شاعر اوغلوم شهریار
بیر عمر دور غم اوستونه غم قالار